

خاطرات تاریخ‌اند



سرمقاله
اعظم طالقانی

بیان واقعه تاریخی فدک آشفته و ناراحت می‌شوید به داستان فدک اشاره نمی‌کردم؛ ثانیاً، با ارائه موارد و آدرس‌هایی که علمای اهل تسنن و تشیع در مجموعه آثار معتبر الغدیر، علامه امینی درباره واقعه فدک داده‌اند و آن را تصدیق و تأیید کرده‌اند، نمی‌توان واقعه تاریخی را تکذیب کرد؛ ثالثاً، به‌طور مسلم احترام خلفای راشدین بیش از سران دولت‌های کشورهای اسلامی در این زمان است. آن‌ها ساده زیستی‌ای که داشتند زبانزد همه است.

پاسخ‌ها را به آدرس آن‌ها تلگرام کردم. بعدها سفری به استان سیستان و بلوچستان پیش آمد که پس از ارائه سخنرانی در چند شهرستان، در آخر قرار بود شب‌هنگام در دانشگاه زاهدان حضور یابم و برای آن‌ها صحبت کنم. خبر آوردند که سروصدایی راه افتاده که فلانی به خلفا اهانت کرده و دانشجویان بلوچ در پشت تریبون انتقادهای شدیدی دارند. اگر امکان دارد به آنجا بروید خطرناک است!

پاسخ دادم نگران نباشید مشکلی ندارد، می‌روم و صحبت می‌کنم. بالاخره شب‌هنگام به دانشگاه رفتم و در ابتدا خواستم آن‌ها انتقاداتشان را مطرح کنند و پس از آن، گفتار پدر را که در ذهنم حک شده بود بیان کردم. آن‌چنان شادی و خوشحالی از مردمانی که در آنجا حضور داشتند سر زد که حتی از آن‌ها خواستم مجموعه الغدیر علامه امینی و نظر علمای اهل تسنن و تشیع را مطالعه کنند.

خاطرات انسان اغلب درس آموزند و فضای جوامع را متحول می‌سازند. آن لحظه که اتفاق خاطره‌انگیزی پیش می‌آید انسان توجهی به بهره‌گیری و درس‌آموزی از داستان‌ها، وقایع و خاطرات ندارد، ولی با گذشت زمان یادآوری آن اتفاق برای ایجاد تحول ضرورت دارد.

شاید تاریخ را همین خاطرات یا وقایع خاطره‌انگیز ساخته باشند؛ آنچه در حال حاضر در ذهنمان ثبت می‌شود برای ظهور تحولی در آینده مؤثر خواهد بود. بگذریم... اوایل انقلاب بود که گفته شد در کاخ جوانان در جنوب تهران مراسمی برای تولد حضرت زهرا (س) تدارک دیده شده است، از من دعوت شده بود که در آنجا سخنرانی کنم. پذیرفتم و به کاخ جوانان در جنوب تهران رفتم و به بیان فضایل آن حضرت پرداختم، از جمله به واقعه فدک هم اشاره کردم. شب‌هنگام تلویزیون ایران برنامه آن سخنرانی را پخش کرد. از فردای آن روز اوراق تلگرامی بود که از جانب اهل تسنن محترم برایم می‌رسید و اغلب شامل مطالبی اعم از اینکه شما به خلفا اهانت کرده‌اید در آن‌ها مرقوم شده بود!

در آن هنگام مرحوم آیت‌الله طالقانی در قید حیات بود. تلگرام‌ها را برداشتم و به حضور ایشان رفتم و آن‌ها را جلو ایشان گذاشتم. ایشان آن‌ها را مطالعه کرد و لبخند زد و گفت قلم و کاغذ بیاور و هر چه می‌گویم بنویس: اولاً، اگر می‌دانستم که با